

بررسی چگونگی و چرایی مشکلات اصحاب امامیه در تعیین اعیان و مصادیق امام

علی آقانوری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹

چکیده

تاریخ شیعه در عصر حضور امامت شاهد اختلافات درون گروهی در عرصه‌های متعدد کلامی و سیاسی بود. با واکاوی تاریخی این اختلافات و تنازعاتی که گاهی به انشعابات درونی نیز منجر می‌شد، به روشنی در می‌یابیم همه آنها بر محور امامت و شئون و مصادیق آن بوده است. نگارنده در این نوشتار با تکیه بر منابع کهن تاریخی و روایی و با روش تحلیلی - توصیفی در صدد تبیین چرایی و چگونگی آن دسته از مشکلاتی است که اصحاب امامان علیهم‌السلام درباره مصادیق و تعیین اعیان امامت و الگوهای حقیقی آن داشته‌اند. روشن است که بحث و بررسی دیدگاه‌های شیعیان نخستین درباره نقش و ویژگی و نیز اسباب اختلافات و نزاع‌های فرقه‌ای در میان شیعیان مجال دیگری می‌طلبد.

واژگان کلیدی: امامت، امامان مصادیق امامت، اصحاب ائمه علیهم‌السلام، نص.

۱. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب. aliaghanore@yahoo.com

مقدمه

امامان شیعه علیهم‌السلام برای اثبات امامت خویش و روشن شدن مصادیق شایسته آن تا آنجا که فضای سیاسی، فکری و اجتماعی اجازه می‌داد، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. ایشان با تأکید بر عنصر نص بر اعلام و اثبات برتری علمی خود بر دیگران تأکید داشتند. افزون بر اینکه آنان در ابطال مشروعیت امامت مدعیان به‌ویژه علویان (صدوق، ۱۳۵۹ق: ۲۱-۳۰؛ کلینی، ۱۴۰۱ق: ۲/۲۸۵) تا حدی که بستر آن فراهم بود، رسالت خویش را انجام دادند. این امر با رجوع به میراث حدیثی به‌جای مانده شیعی به‌روشنی اثبات می‌شود؛ تا جایی که با جمع‌بندی این احادیث می‌توان بر ده‌ها نشانه و اماره برای امامت و مصداق واقعی آن پی برد (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۱/۱۹۸-۲۰۳ و ۲۸۴-۲۸۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۵/۱۰۴؛ صدوق، ۱۴۰۴ق: ۱/۱۹۲؛ پورمحمدی، امامت‌پژوهی، «اعیان ائمه»، جستاری در راه‌های اثبات اشخاص ائمه: ۱۳۷/۸-۱۶۶).

از سوی دیگر، تردیدی در ضروری بودن وجود حجت خدا و امام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از منظر اصحاب شاخص امامیه نبود. برخی از محدثان امامیه در قرن دوم با نقل روایات چندی بر این مسئله تأکید فراوان داشتند. اندیشمندان متقدم امامیه و راویان اخبار با الهام از سخنان امامان علیهم‌السلام بر این باور بودند که بنا بر سنت الهی، زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نیست و نبودن امام و حجت، موجب از بین رفتن دین خداست (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۳/۵۴-۲۳). از زراره نقل شده به امام صادق علیه‌السلام گفتم: آیا امامی از دنیا می‌رود، درحالی که جانشینی ندارد؟ حضرت فرمود: هرگز این گونه نیست، گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: اگر امام در زمین نباشد، خداوند بر خلقش غضب می‌کند و آنان را عذاب می‌نماید (همان: ۳۶). همچنین هشام بن سالم از ابی‌اسحاق همدانی روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه‌السلام در مناجات با پروردگار خود می‌خواست زمین را هیچ‌گاه از حجت خدا تهی نکند؛ چراکه سبب می‌شود حجت خدا و بیانات او باطل شود (همان: ۲۰). در واسطه‌های نقل این دست روایات ردپایی از متکلمان نظریه‌پردازی چون هشام بن حکم و فضل بن شاذان و حتی یونس بن عبدالرحمن فقیه مسلک به چشم نمی‌خورد؛ اما همین افراد نیز بنا بر گزارش‌های میراث حدیثی و رجالی، از جمله رجال کشی ضرورت وجود امام را برای دیگران با مبانی کلامی و عقلی اثبات می‌کردند. وجهه همت هشام بن حکم بیشتر به تبیین این مسئله و نظریه‌پردازی بر محور آن بود. از دیدگاه او برطرف کردن تحیر و اشتباهات مردم، رفع

اختلافات آنان و تبیین و تفسیر قرآن و سنت پس از رسول خدا ﷺ به واسطه دانشی که از نیاکان خویش به ارث برده‌اند، مهم‌ترین دلایل ضروری بودن وجود امام پس از رسول خدا ﷺ است. وی در مناظره‌های پرشماری این دیدگاه را مطرح می‌کند و دیدگاه مخالفان امامیه را که قرآن و سنت را برای رفع اختلافات کافی می‌دانند، به چالش می‌کشد. او معتقد است به شخصی نیاز است که در هنگام تحریر در فهم کتاب و سنت به او مراجعه شود که او «امام» نامیده می‌شود (طوسی، ۱۳۴۸: ش ۴۹۰ و ۴۹۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ق ۱۷۱/۲۳). با این‌همه امامان علیهم‌السلام گاهی با توجه به اوضاع خاص سیاسی یا با توجه به برخی رقبای فکری و چه بسا خانوادگی، در تعیین مصداق محذوراتی داشتند.

بنابر گزارش ابوالحسن اشعری، اصحاب امامان علیهم‌السلام درباره امکان و جواز جهل به اشخاص ائمه علیهم‌السلام، اختلاف نظر داشته‌اند. عده‌ای همچون عبدالله بن ابی یعفر معتقد بودند شناخت مصداق امام، واجب و ضروری نیست و ممکن است معرفت امام به برخی عطا نشده باشد و باور جمعی دیگر این بوده که شناخت مصداق امام ضروری است (اشعری، ۱۴۰۵: ق ۱۱۶/۱). بنا به گزارش شهرستانی، از دیدگاه زراره و اطرافیان، معرفت امام ضروری است و جهل به ائمه علیهم‌السلام جایز نیست (شهرستانی، ۱۳۶۳: ۱۶۶/۱). برخی از پژوهشگران نیز گفته‌اند دیدگاه هشام بن حکم و اصحاب او منطبق با نظریه ابن‌ابی‌یعفر است؛ چراکه معرفت اضطراری منحصر در معرفت خداست و از دیدگاه اصحاب هشام، معارف دیگر از جمله معرفت امام ضروری نیست و با ابزار اکتساب و استدلال به دست می‌آید (منتظری، فصل‌نامه امامت پژوهی، «امامت در مدرسه کلامی کوفه»: ۱۵۴-۱۲۱/۱۰). اصحاب ملل و نحل مانند اشعری و شهرستانی فضای اختلافات اصحاب در این باره را بیش از اندازه مبهم ترسیم کرده‌اند (شهرستانی، ۱۳۶۳: ۱۴۴-۱۵۴؛ اشعری، ۱۴۰۵: ق ۹۹/۱ - ۱۰۲).

۱. پیشینه بحث

مجادلات و رقابت‌های سیاسی - مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی‌عشری علیهم‌السلام و پیروان شیعی آنها و اختلاف آنان در تعیین امام، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هر یک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی‌های رهبری و امامت بود. پس از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی - اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیرعلوی - به هر دلیلی راه و رسم خود را از امامان شیعه علیهم‌السلام و پیروان خالص و عقیدتی آنها جدا کردند. عده‌ای نیز بنا بر گزارش

نوبختی و دیگران، با مشاهده اختلاف‌ها و مشاجره‌های سادات حسنی و حسینی دچار تردید شدند و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق نظر می‌کنند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۷۰/۱۹ - ۷۲؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۵۲/۱۹)؛ پیروان دیگر ائمه علیهم‌السلام نیز در انتخاب امامان علیهم‌السلام و نوع نگاه خود به ویژگی‌های امام هم‌داستان نماندند. این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان علیهم‌السلام - بر خلاف گروه‌های کیسانی و زیدی - به تسلسل تعیین ائمه از پیش خدا و بایستگی معرفی آنها توسط امام پیشین فی الجمله اعتقاد داشتند. با این‌همه بنا بر گزارش‌های گوناگون روایی، رجالی و سراسر آثاری همچون *فرق‌الشیعه* نوبختی و المقالات والفرق اشعری قمی همواره پس از رحلت هر امامی با بحران تعیین امام روبه‌رو می‌شدند و گاهی در امام پیشین متوقف می‌ماندند و گاه مصادیق گوناگونی برای امامت‌گزینش می‌کردند (مفید، بی‌تا: ۳۰۵ - ۳۲۷)؛ اما با گذشت زمان مصداق امام برای اکثریت شیعیان روشن می‌شد. خاستگاه اصلی این بحران و سردرگمی را باید در محذورات و محدودیت‌های سیاسی امامان علیهم‌السلام در معرفی و تبیین روشن ویژگی‌ها و مصادیق خاص رهبری (صدوق، ۱۳۶۳: ۹-۱۰)، صغر سن برخی از امامان علیهم‌السلام (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۱/ ۳۲۱ - ۳۲۲ و ۳۲۴)، همچنین پراکندگی اصحاب شیعی آنان جست‌وجو کرد.

این عوامل اسباب ابهام در نصوص و محدودیت امامان علیهم‌السلام را در بیان صریح مصادیق امام و حتی در مواردی اسباب انشعاب شیعیان را فراهم کرد. بنابراین نبود نصوص بر امامت، آن‌گونه که برخی می‌گویند، مشکل آنها نبود. فضای آلوده و مبهمی که مدعیان امامت در بیت علوی ایجاد کرده بودند، نیز مزید بر علت شده بود. درست است که با توجه به مساعدت بسترهای سیاسی و اجتماعی، هریک از ائمه علیهم‌السلام تا حدودی افزون بر بیان شرایط کلی در معرفی امامت حقه، مصادیق واقعی آن را مشخص می‌کردند. محدثان شیعی نیز به این میراث توجه کافی داشته و اشارات و نصوص هریک از امامان علیهم‌السلام را برای امام بعدی برای ما گزارش کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۱/ ۲۸۵ - ۳۳۳). تعابیر و قراین حالیه و مقالبه در خود این دست روایات نیز شاهد بر مدعای مورد اشاره است. برای نمونه امامان علیهم‌السلام گاهی برای تأکید بر شناخت مصداق امام بعدی، گواهانی از اصحاب می‌گرفتند یا گاه آن را مکتوب می‌کردند (همان: ۲۹۸ - ۳۱۵)؛ یا امر امامت امام را با تأکید و سوگند روشن می‌کردند؛ یا اصحاب آنان را سوگند می‌دادند که امر را روشن کنند (همان: ۲۸۰ و ۳۰۸). ازسویی اصحاب، گاهی با تأکید از امام می‌خواستند مصداق واقعی امام را روشن کنند

(همان: ۳۲۳ - ۳۲۶) و امامان علیهم‌السلام نیز گاهی آن را به زمان خاص خودش موکول می‌کردند و در مواردی در اواخر عمر امامت خود، مصداق امام بعدی را معرفی می‌کردند (همان: ۳۲۵ - ۳۲۸). گاهی نیز از راه‌های شناخت امام و اینکه آیا در شاخصه‌های دیگری از بنی‌هاشم و اهل‌بیت علیهم‌السلام و از جمله عمو و دایی امکان دارد یا نه (همان: ۲۸۵ - ۲۸۸)، دو برادر و حتی گاهی نه با نام مشخص، بلکه با بیان نشانه‌هایی خاص چون دارا بودن سلاح و کتاب، فرزند بزرگ‌تر و گاه با کنایه و اشاره (همان: ۲۹۷ - ۳۰۴) و آن هم نه برای همگان (همان: ۳۲۴)؛ بلکه برای افراد خاص امر را روشن می‌کردند. همه اینها حکایت از آن دارد که موضوع تعیین مصداق امام به آن روشنی و آسانی نبود که تکلیف همه اصحاب امامیه روشن باشد و امامان علیهم‌السلام نیز گاهی به جای تعیین الگوهای مشخص، شرایط علمی ویژه‌ای را برای حقانیت امام می‌آوردند و شاید اطلاق عنوان امامیه به جای اثنی عشریه برای شیعیان در آن زمان، از این حیث باشد؛ از این رو وقتی ملاحظه می‌کنیم برخی از اصحاب و حتی برجستگان آنها در امر مصداق امامت متحیر می‌شدند، نه جای تعجب و نه حتی سرزنش آنهاست؛ چراکه فضای سیاسی و اجتماعی و برخی محذورات درون گروهی اجازه چنین کاری را نمی‌داد. به گفته برخی حدیث‌پژوهان خروج از نظام امامت در آن زمان به سبب بی‌تقوایی و پیروی از هواهای نفسانی یا با هدف بدعت‌گذاری نبوده است؛ چراکه شناخت امامان اثنی عشر علیهم‌السلام، به گونه خاص و همراه با نام آنها - بدان صورت که ما امروزه می‌دانیم - در آغاز روشن نشده بود.

اساساً شناخت و آگاهی اصحاب از امامان علیهم‌السلام و امامت آنها به مرور زمان انجام شد. صحابه و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمان امام باقر علیه‌السلام پس از آنکه معنای امامت را فهمیدند، به امامت حضرت و پدران ایشان باور یافتند، بدون آنکه اسامی و اوصاف و شمایل آنان را بشناسند. امامان علیهم‌السلام نیز تنها در هنگام ناچاری و در صورت امنیت، درخواست اصحاب را پاسخ می‌دادند؛ چراکه از جان خویش بیم داشتند و به این سبب، نصوص در این باب کم شده و هر زمان که امامی از دنیا می‌رفت یا شهید می‌شد، شیعه درباره امام پس از او اختلاف می‌کردند و نمی‌دانستند به چه کسی باید اقتدا و مراجعه کنند؛ با اینکه در میان آنها بزرگان از فقها و متکلمان و حافظان حدیث و دین وجود داشتند. اگر نزد آنان و در دسترس آنان احادیث بسیاری که ما در عهد غیبت صغری و اندکی پیش از آن داریم، وجود می‌داشت، آنان به سمت و سوی این اختلاف‌ها کشیده نمی‌شدند (بهبودی، بی‌تا: ۹۴).

از جمله شواهد اینکه برخی از کسانی که به عنوان واقفی‌گری و فطحی‌مذهب شناخته شده بودند، مورد وثوق رجالیون امامیه قرار گرفته‌اند. این حکایت از آن دارد که باورهای این افراد در عین فساد عقیده، معلول ناآگاهی و جهل به مصداق بوده و نه از روی قصد و تعمد؛ به‌ویژه اینکه بنا بر گزارش‌ها برخی از فطحیه و واقفه از انحراف خود بازگشتند؛ هرچند امامان علیهم‌السلام همان‌گونه که گذشت، کم و بیش و با توجه به شرایط، البته برای افراد خاص به تبیین جایگاه امامت و جانشین سپس از خود می‌پرداختند (کلینی، ۱۴۰۱: ۱/۲۸۶-۳۲۹ و ۳۷۲). با این‌همه این اقدام آنان نیز در مواردی همراه با شرط افشا نشدن اسرار امامت و جلوگیری از اعلام همگانی آن بود (جعفری، ۱۳۷۴: ۳۴۴ - ۳۴۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۳: ۱۲/۲۸۹). گرچه همین عده خاص نیز گاهی با افشای اسرار، اسباب دردسر خود یا امام خویش را فراهم می‌کردند (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۷۶ - ۴۷۸ و ۴۸۸). خلاصه اینکه با همه تلاش امامان علیهم‌السلام جانشین کردن امام بعدی توسط امام قبلی برای همه اصحاب و پیروان شیعی ائمه علیهم‌السلام در عصر حضور - به‌ویژه با توجه به حساسیت‌های سیاسی و جو فشار و تقیه نیز پراکندگی اصحاب امامان علیهم‌السلام در مناطق گوناگون و دور از پیشوایان شود - روشن و در دسترس نبود (صدوق، ۱۳۵۹: ۷۵). آنچه بیشتر از همه روشن شده بود، ویژگی‌های کلی بود و روشن شدن و در دسترس و همگانی شدن مصادیق آن را باید از برکت تلاش‌های بعدی محدثان دانست. تصور برخی از شیعیان درباره مراد از قائم و اینکه گمان می‌کردند امام قائم یعنی امامی که به قیام و حرکت سیاسی برخیزد و حاکمیت و عدالت را برقرار کند، موجب شده بود آنان در مصداق واقعی امام بعدی دچار تردید شوند (کلینی، ۱۴۰۱: ۱/۳۰۷). نتایج زیان‌بار این سردرگمی میان اصحاب، موجب بحران در تعیین مصادیق واقعی امام شد.

۲. مواردی از اختلاف در مصادیق امامت

در اینجا با توجه به اهمیت این بحث، مواردی از این گزارش‌ها را که از یک‌سو حکایت از محدودیت امامان علیهم‌السلام در معرفی مصادیق امامت و از سوی دیگر سرگردانی اصحاب امامان علیهم‌السلام دارد، با استناد به منابع تاریخی و حدیثی پی می‌گیریم.

۱-۲. اختلاف در امامت امام سجاد علیه‌السلام: اشعری قمی در کتاب المقالات یکی از عوامل سرگردانی برخی از شیعیان درباره امامت امام حسین علیه‌السلام و عدول از پذیرش امامت آن

حضرت را اختلاف امام با برادرش حسن بن علی علیه السلام در شیوه مقابله با دستگاه حکومت اموی و قیام آن حضرت و صلح امام حسن علیه السلام می‌داند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۲۵). پس از شهادت امام حسین علیه السلام و قیام مختار، شیعیان و حتی اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام به‌ویژه با توجه به بزرگ‌تر بودن محمد بن حنفیه، در حقانیت امامت امام سجاد علیه السلام سرگشته بودند (همان: ۲۰-۲۱؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۱۲۴-۱۲۵)؛ هرچند بنابر برخی گزارش‌ها خود محمد بن حنفیه روی خوشی به این ادعاها نشان نداد. همچنین عمر بن ریاح در ابتدا قائل به امامت امام باقر علیه السلام بود؛ اما پس از مدتی، او با شماری از یاران خود از امامت حضرت روی گردان شد و دلیل آن این بود که او از امام باقر علیه السلام سؤالی پرسید و پاسخی دریافت کرد. پس از گذشت یک سال دوباره همان مطلب را از حضرت پرسید؛ اما پاسخی بر خلاف پاسخ سال پیش از حضرت شنید. در اینجا عمر به امام گفت: پاسخ امسال شما بر خلاف پاسخی است که سال گذشته بیان کردید. امام فرمود: این صحیح است؛ ولی پاسخ سال گذشته بر اساس تقیه صادر شد. در اینجا بود که عمر بن ریاح در امامت امام باقر علیه السلام دچار شک و تردید شد (نوبختی، ۱۳۵۵: ۶۰؛ طوسی، ۱۳۴۸: ۲۳۷).

۲-۲. اختلاف در جانشین امام صادق علیه السلام: در دوران امامان دیگر علیهم السلام نیز ماجرا این‌گونه بود؛ برای نمونه در مواردی برخی از اصحاب از امام صادق علیه السلام می‌خواهند امامان را نام ببرد و آن حضرت از امام علی علیه السلام تا امام باقر علیه السلام را می‌شمارد و بدون نام‌بردن از خود و دیگر امامان بعدی، پرسش این اصحاب را درباره امامان دیگر و حتی شخص خودش به گونه‌ای سربسته پاسخ می‌دهد و نام امامان علیهم السلام را روشن نمی‌کند. (برقی، ۱۴۱۹ق: ۲۸۸/۱ - ۲۸۹؛ کلینی، ۱۴۰۱ق: ۲۸۰/۱ - ۲۸۱، ۳۳۳ و ۳۷۸ - ۳۷۹؛ صفار، ۱۳۶۲: ۱۷۵-۱۷۶) یا در مواردی از اصحاب می‌خواهد نام او را به عنوان امام آشکار نکنند (عباسی، ۱۳۶۳: ۳۲۷/۱) و یا صرفاً به معیارهای کلی برای امامت اشاره می‌کند (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۷۹/۱). این گزارش تاریخی معروف است که آن حضرت برای گمراه کردن مخالفان و خلیفه عباسی، چندین نفر از جمله منصور را به عنوان وصی خود تعیین می‌کند (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۱۰/۱) که این خود از اسباب سردرگمی اصحاب در تعیین امام واقعی بود. از هشام بن سالم روایت شده که گفت: پس از وفات امام صادق علیه السلام من و محمد بن نعمان (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم بر سر عبدالله بن جعفر بحث می‌کردند که او پس از پدرش امام است. پس ما بر ایشان

وارد شدیم و در مورد مسائلی از ایشان سوالاتی پرسیدیم که درست پاسخ ندادند. ما در کوچه‌های مدینه سرگردان بودیم و می‌گفتیم به سوی مرجئه، قدریه، معتزله، زیدیه و خوارج برویم، در همین حال شخصی ما را راهنمایی کرد و نزد موسی بن جعفر علیه السلام برد. هنگام ورود بر حضرت، ایشان فرمود: نه به سوی مرجئه و نه هم قدریه و نه به سوی معتزله، زیدیه و نه هم خوارج. چون حضرت به پرسش‌هایم پاسخ درست داد، به امامت ایشان اطمینان یافتیم و جریان را به ابوجعفر احوال و زراره و ابوبصیر گفتیم. آنان نیز پس از دریافت پاسخ پرسش‌های خود، به امامت حضرت یقین پیدا کردند. سپس مردم به دیدار حضرت رفتند و از اطراف عبدالله پراکنده شدند. فقط گروه عمار ساباطی بر عقیده خود باقی ماند (مفید، بی تا: ۲۲۱/۲ - ۲۲۳؛ کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۵۱/۱؛ اربلی، ۱۴۰۱ق: ۱۲/۳ - ۱۴). جالب است بدانیم این سردرگمی برای افرادی بود که امروزه از مهم‌ترین و مشهورترین اصحاب امامان علیهم السلام به شمار می‌آیند. با توجه به این گونه گزارش‌هاست که آیت‌الله شبیری زنجانی می‌گوید: خیلی از اصحاب ائمه علیهم السلام حتی امثال زراره نمی‌دانستند که امام بعدی کیست. شرط ایمان آنها فقط این بود که به امام زمان خود و امامان قبلی ایمان داشته باشند. اشخاص ملزم به ایمان به ائمه بعدی نبوده‌اند تا نام آنها را بدانند.

از گفتگوی ابوبصیر با امام صادق علیه السلام نیز برداشت می‌شود که او از جانشین آن حضرت آگاه نبوده است. بنا بر خبری از کلینی، ابوبصیر می‌گوید نزد آن حضرت بودم که صحبت از اوصیا پیش آمد. من به اسماعیل فرزند ایشان اشاره کردم؛ اما او فرمود چنین نیست و کار به دست خداست؛ امامان را یکی پس از دیگری می‌فرستد (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۲۷۷/۱). علامه مجلسی دو احتمال برای منظور ابوبصیر مطرح کرده است: یکی اینکه درخواست کرده اسماعیل جزو اوصیا باشد؛ دیگر اینکه پرسیده آیا او وصی است یا نه؟ آنگاه احتمال اول را ترجیح می‌دهد (مجلسی، ۱۳۷۹: ۱۸۳/۳)؛ چنان‌که ملاصالح در شرح این خبر می‌نویسد: «ابوبصیر و دیگر شیعیان تصور می‌کردند اسماعیل امام بعدی است» (مازندرانی، ۱۴۲۹: ۷۸/۶). ابوبصیر در جای دیگری نیز به امام گفته یکی از طرفداران مختار را دیدم که گفت: محمد بن حنفیه امام است. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا پاسخ او را ندادی؟ ابوبصیر گفت: نمی‌دانستم چه بگویم. امام فرمود: می‌گفتی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و حسنین علیهم السلام را وصایای پس از خود معرفی کرده است (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۲۹۱/۱). اگر نام دوازده امام برای ابوبصیر معلوم و

در میان شیعیان مشهور بود، به آسانی می توانست پاسخ آن شخص را بدهد. در خبر دیگری برید بن معاویه نقل می کند محمد بن مسلم به امام صادق علیه السلام گفت از بیماری شما آگاه شدیم و می ترسیم [شما را از دست بدهیم]. کاش به ما اعلام می کردید چه کسی جانشین شماست. بنا به این روایت، امام صادق علیه السلام از معرفی امام بعدی طفره رفت و فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام عالم بود و علم به وراثت می رسد. عالمی از دنیا نمی رود؛ جز آنکه پس از او کسی هست که مانند علم او را داشته باشد (همان: ۳۷۹). تا پایان این خبر، نامی از امام بعدی برده نمی شود و امام در پاسخ محمد به مطالب کلی و ارائه معیارهایی بسنده می کند.

همچنین از علی بن یقطين روایت شده است که گفت همین که حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفت مردم به امامت عبدالله بن جعفر قائل شدند و اختلاف در این باره واقع شد (طوسی، ۱۳۴۸: ۱۵۴-۱۵۶/ش ۲۵۱). تقیّه امامان علیهم السلام از دشمنان سیاسی و نیز رقیبان کلامی گاهی موجب می شد، امام با پاسخ دوگانه از دسرهاي خود و اصحاب خویش بکاهد که این کار موجب سردرگمی اصحاب می شد. برای نمونه اسحاق بن عمار صیرفی می گوید: نزد امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل پس از آن حضرت اشاره نمودم و امام انکار فرمود. این گزارش حکایت از آن دارد این صحابی تصور می کرده که اسماعیل امام است (نعمانی، ۱۴۰۳ق: ۲۲۴). در روایت دیگری آمده است: ولید بن صبیح به امام صادق علیه السلام عرض کرد: عبدالجلیل به من گفته شما اسماعیل را وصی خود قرار داده اید. امام این مطلب را انکار کرد و امام کاظم را به او معرفی فرمود (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۲/۴۸). با توجه به این سردرگمی ها و تصور برخی درباره امامت اسماعیل بود که امام صادق علیه السلام پس از آنکه اسماعیل از دنیا رفت، اصرار داشت شیعیان مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند؛ زیرا تصور زنده بودن او - با توجه به سوابق مهدویت وی که در میان برخی از شیعیان ترویج شده بود - خطر پیدایش فرقه جدیدی را در میان شیعه به دنبال داشت و اصرار امام صادق علیه السلام بر مرگ اسماعیل نیز برای جلوگیری از همین انحراف بود. زراره می گوید: در خانه امام صادق علیه السلام بودم که حضرت به من دستور داد، داود بن کثیر رقی، حمران، ابوبصیر و مفضل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم. پس از آنکه این افراد حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری نیز به تدریج وارد شدند. پس از آنکه شمار حاضران به سی نفر رسید، امام فرمود: «ای داود! روانداز را از روی اسماعیل بردار». او روانداز را از روی اسماعیل کنار زد. امام

پرسید: ای داود! آیا او مرده است یا زنده؟ داود گفت: او مرده است. سپس حاضران به دستور امام، یکی پس از دیگری جسد او را دیدند و به مرگ وی اعتراف کردند. امام بار دیگر این کار را تکرار کرد تا اینکه اسماعیل را به گورستان آوردند و هنگامی که می‌خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند؛ آن‌گاه بر جانشینی موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود (نعمانی، ۱۴۰۳ق: ۲۲۷). شیخ مفید می‌نویسد روایت شده امام صادق علیه السلام در مرگ اسماعیل به شدت گریست و اندوه عظیمی او را فراگرفت و بدون کفش و ردا جلوی تابوت او راه افتاد و چندین بار دستور داد، تابوت را بر زمین بگذارند و هر بار صورت او را می‌گشود و به آن می‌نگریست. منظورش از این کار آن بود که حتمیت در گذشت او را که جانشین پدرش می‌دانستند، اثبات کند و در عین حال در حیات خود این شبهه را از میان بردارد (همان: ۳۲۸؛ مفید، بی‌تا: ۲۶۷/۱). با همه اینها، گزارشگران از چندین فرقه شیعی پس از آن حضرت خبر داده‌اند.

در هر صورت گزارش‌های روایی نیز بیانگر آن است که با وجود آزادی نسبی در زمان امام صادق علیه السلام و تلاش آن حضرت در معرفی امام بعدی، البته برای برخی از اصحاب (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۰۷/۱ - ۳۱۱)، برخی دیگر از اصحاب هنوز از امام بعدی و جانشین امام خبر نداشتند. با همه اینها گزارشگران از شکل‌گیری چندین فرقه شیعی پس از آن حضرت خبر داده‌اند؛ برای نمونه مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابوالبراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد و او جوانی بود. امام فرمود: وصیت مرا درباره این بپذیر [و بدان که او امام است] و امر امامت او را با هر کدام از اصحاب که مورد اطمینان است، در میان بگذار. در ضمن حدیثی دیگر که راجع به امر امامت امام کاظم علیه السلام است، امام صادق علیه السلام پس از آگاه کردن فیض بن مختار از جانشین خود به وی می‌گوید: بدان که خداوند اظهار این مطلب را به کسی پیش از تو به ما اجازه نفرموده است (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۰۸/۱) و برخی دیگر از اصحاب نیز از امام با تأکید می‌خواستند، مصداق امام پس از خود را روشن‌تر کند. این پدیده در زمان هریک از امامان بعدی نیز رخ نمود.

۲-۳. اختلاف در جانشین امام کاظم علیه السلام: این وضع در زمان موسی بن جعفر علیه السلام به گونه‌ای بود که نصر بن قابوس صحابی امام هفتم با این تعلیل که پس از امام صادق علیه السلام «ذهب الناس یمیناً و شمالاً» با تأکید از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خواهد امام پس از خودش را معین کند (صدوق، ۱۴۰۴ق: ۳۱/۱ - ۴۱). شیخ صدوق نیز در کتاب عیون/خبر

الرضا علیه السلام، گزارش‌هایی نقل می‌کند که گویا هریک از اصحاب با توجه به پرسش‌های آنان از امام دربارهٔ مصداق واقعی امام پس از آن حضرت چندان آگاهی روشنی نداشتند (همان). البته این امام همام تا آنجا که مقدور بود، به روشنگری امر امامت و معرفی امام شایستهٔ پس از خود پرداخت. نصوص مورد اشاره به امامت امام رضا علیه السلام نیز از امامان دیگر بیشتر گزارش شده است (همان). امام کاظم علیه السلام حتی برای روشن شدن جانشین خود و جلوگیری از بهانه‌سازی‌های بعدی، گواهی ده‌ها صحابی مورد وثوق را دربارهٔ جانشین پس از خود طلبید (همان: ۳۷). اقدام آن حضرت تا حدود زیادی از افتراق شیعیان پس از ایشان جلوگیری کرد. با این حال پس از آن حضرت نیز تاریخ شیعه شاهد ماجرای ظهور پدیدهٔ واقفی‌گری و شکل‌گیری فرقهٔ واقفیه بود. درست است که برخی از اصحاب آن بزرگوار مقهور طبع ذلت‌پذیر بشری شدند و به منظور حفظ و تصرف اموالی که به دستور آن حضرت از شیعیان گرفته بودند، از مسیر امامت حقه تخطی کردند (همان: ۱۰۴؛ طوسی، ۱۳۴۸: ش ۸۷۱ و ۸۸۸)؛ اما پرواضح است که زمینهٔ فکری و اجتماعی پذیرش ادعا و بهانهٔ آنان از پیش فراهم شده بود (ناصری، ۱۴۰۹: ۷۹/۱ - ۱۲۷). بی‌گمان جو فشارهای سیاسی خلفا و حساسیت‌های برخی از گروه‌های داخلی، همچنین پراکندگی اصحاب شیعی آن حضرت به گونه‌ای بود که نه همهٔ اصحاب آن حضرت می‌توانستند از امر امامت و سرنوشت امام خود آگاهی روشنی به دست بیاورند و نه اینکه جرأت آن را داشتند که مثلاً در نزد کارگزاران خلیفه با این ادعا که موسی بن جعفر علیه السلام امام ماست، درگذشت امام را گواهی کنند و خود را در معرض شناسایی قرار دهند. جالب توجه اینکه بنابر گزارش‌های افرادی همچون یونس بن عبدالرحمن نیز برای مدتی - هرچند کوتاه - به واقفه متمایل شده بودند و این امر فقط به خاطر آگاهی روشن نداشتن ایشان از مصداق امامت بود (همان: ۲۱۵/۲ - ۲۱۸؛ طوسی، ۱۳۴۸: ش ۹۴۴) هرچه که بود، دست کم این پیامد ناگوار را داشت که حجم زیادی از انرژی و فرصت به دست آمده برای امام رضا علیه السلام را که باید در راه ترویج بیشتر تفکر شیعی و میراث اهل بیت علیهم السلام صرف کنند، مصروف مبارزه با انحراف واقفیه شد. البته که هرچه زمان می‌گذشت، تجربهٔ رقیبان سیاسی و مخالفان اهل بیت علیهم السلام نیز بیشتر می‌شد.

یزید بن سلیط می‌گوید: «به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت به من فرمود، شما نیز بفرمایید و مصداق امام را برایم روشن کنید. امام فرمود: آری، پدرم در

زمانی بود که مانند این زمان نبود؛ یعنی در این زمان باید تقيه کرد. به حضرت عرض کردم: هر کس به این پاسخ قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد! حضرت خندید و سپس فرمود: ای اباعمار، من از منزل بیرون رفتم و به فلان پسر وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگر را نیز با او شریک کردم؛ ولی در باطن، تنها به او وصیت کردم. اگر امر امامت در اختیار من بود، آن را به پسر قاسم واگذار می‌کردم که او را دوست دارم و بر او مهربانم؛ ولی این اختیار با خدای عزوجل است؛ هر کجا خواهد، قرار دهد. خبر امامت او [در خواب] از رسول خدا ﷺ به من رسیده و خود او و معاصرانش را به من نشان داده است و او نیز تا از پیغمبر ﷺ و جدم علی ﷺ خبر نرسد، به کسی از ما وصیت نکند». (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۱۳/۱، ح ۱۴۰۱).

۲-۴. اختلاف در جانشین امام رضا ﷺ: در روزگار امامت امام هشتم ﷺ نیز گویا تقدیر چنین رقم خورده بود. بنا بر نقل کتاب *قرب الاسناد* هنگامی که از امام رضا ﷺ درباره جانشین حضرت پرسش می‌شود، امام از دادن پاسخی روشن خودداری می‌کنند و می‌فرمایند: «اکنون وقت پاسخ به این پرسش نیست. با این حال در برابر درخواست سؤال‌کننده مبنی بر اینکه نباید با مشکلی که پس از پدرت دچار شدیم، روبه‌رو شویم، به وی پاسخ می‌دهد؛ بر امام لازم است که درباره امام بعدی به وقت خود حجت را تمام کند» (حمیری، ۱۹۴۸م: ۱۶۶-۱۶۷). پس از شهادت آن حضرت نیز به‌ویژه با توجه به کودک بودن امام جواد ﷺ تردیدهایی گریبان‌گیر اصحاب شده بود (کلینی، ۱۴۰۱ق: ۳۲۲/۱) و حتی نقل شده برخی از اصحاب با آن امام مناظره‌هایی داشتند و امام به آنها می‌گوید شک خودتان را درباره امامت من و کار پدرم برطرف کنید (همان: ۲۲۰). همچنین ابوجریرقمی گوید: «به امام رضا ﷺ عرض کردم: «قربانت گردم، شما می‌دانید که من از همه بریده و تنها به پدرت و سپس به خودت گرویده‌ام»، آنگاه برایش سوگند یاد کردم و گفتم: «به حق رسول خدا ﷺ و حق فلان بن فلان (علی و حسن و حسین ﷺ) تا به خودش رسیدم که آنچه به من خبر دهی، به احدی از مردم نمی‌گویم و از او درباره پدرش پرسیدم که آیا زنده است یا وفات کرده؟» فرمود: «به خدا وفات کرده است»، عرض کردم: «قربانت شوم! شیعیان شما روایت می‌کنند که سنت چهار پیغمبر درباره اوست»، فرمود: «سوگند به خدایی که جز او شایسته پرستشی نیست، پدرم وفات یافت». عرض کردم: «غیبت یا مرگ؟» فرمود: «مرگ»، عرض کردم: «شاید از من تقيه می‌کنی؟» فرمود: «سبحان الله! عرض

کردم: «به شما وصیت کرده است؟» فرمود: «آری»، عرض کردم: «کسی را با شما در وصیت شریک کرد؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «هیچ یک از برادرانت امام شما هست؟» فرمود: «نه». عرض کردم: «پس شما امامید؟» فرمود: «آری» (همان: ۳۸۰). پس از شهادت آن حضرت نیز امامیه با توجه به سن کم امام جواد علیه السلام دچار ابهام در امامت آن حضرت شدند و عده‌ای از امامت وی برای شیعیان سر باز زدند و امامتش را به پس از بلوغ ایشان موکول کردند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۹۷) و برخی نیز در چگونگی - و سرچشمه علم آن حضرت چون و چراهایی کردند که در جای خود اشاره می‌کنیم. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این احادیث که نمونه‌های آن زیاد است، نه تنها مصداق امام برای برخی از اصحاب برجسته امامان علیهم السلام روشن نبود؛ بلکه امامان علیهم السلام نیز از معرفی روشن آن برای همگان تفره می‌رفتند و برای آنان که بیان می‌کردند نیز به پنهان داشتن این موضوع گوشزد می‌کردند.

۵-۲. اختلاف در جانشین امام عسکری علیه السلام: علی بن عمرو عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری [امام دهم] علیه السلام رسیدم و هنوز پسرش ابوجعفر (محمد) زنده بود و من گمان می‌کردم او امام است. عرض کردم [قربانت شوم!] کدام یک از پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: «تا امر من به شما نرسد، هیچ یک را امام ندانید». عطار گوید: پس از مدتی دوباره به حضرت نوشتم: «امر امامت متعلق به کیست؟» حضرت برایم نوشت: «متعلق به پسر بزرگ‌ترم» و ابومحمد بزرگ‌تر از ابوجعفر بود (کلینی، ۱۴۰۱: ۳۲۶/۱، ح ۷). بنا بر گزارشی دیگر آن حضرت از تحیر شیعیان درباره خودش اظهار ناراحتی می‌کند و می‌فرماید: «آن آزاری را که من به خاطر تردید اصحابم درباره امامت خویش دیدم، هیچ یک از امامان قبلی ندید» (صدوق، ۱۳۵۹: ۲۲۲). پس از رحلت آن حضرت بود که باز برخی از اصحاب به برادرش جعفر متمایل شدند و توجیه آنها این بود که امام هادی علیه السلام به امامت او وصیت کرده و اشعری قمی از این گروه با عنوان «جعفریه الخلف» یاد می‌کند (اشعری، ۱۳۶۱: ۱۰۱). بحران در تعیین و شناخت مصداق واقعی امامت پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به اوج خود رسید؛ تا جایی که برخی از اصحاب امامیه، اصل وجود امام پس از آن حضرت را انکار کردند (کلینی، ۱۴۰۱: ۳۳۷/۱). در برخی گزارش‌های حدیثی از این مهم به «حیرت» تعبیر شده است (همان: ۳۳۹). البته این حیرت به‌ویژه با توجه به جو خفقان شدید و حساسیت‌های سیاسی، طبیعی نیز بود و حتی پیروان اهل بیت علیهم السلام از بردن نام جانشین آن حضرت و آگاهی از مکان او منع شده بودند (همان: ۳۳۰ - ۳۳۳). درست است

که امامان قبلی، پیش از آن زمینه‌های پذیرش غیبت امام را فراهم کرده بودند (همان: ۳۳۵ - ۳۴۳)؛ اما با ملاحظه تعابیر همان روایاتی که به این منظور صادر شده بود نیز در می‌یابیم که امامان علیهم‌السلام در معرفی مصداق امام به گونه‌ای که برای همگان دریافتنی باشد، محذوراتی داشتند؛ از این رو بیشترین اختلافات درباره امام و امامت پس از رحلت ایشان گزارش شده است (اشعری قمی: ۱۳۶۱: ۱۰۲-۱۱۶؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۹۶؛ شهرستانی، ۱۳۶۳: ۱۵۲/۱ - ۱۵۳).

نتیجه‌گیری

مجادلات و رقابت‌های سیاسی - مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی‌عشری علیهم‌السلام و پیروان شیعی آنها و اختلاف آنان در تعیین امام و وظایف و کارکرد آن، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هریک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی‌های رهبری و امامت بود. پس از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی - اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیرعلوی - به هر دلیلی راه و رسم خود را از امامان شیعه علیهم‌السلام و پیروان خالص و عقیدتی آنها جدا کردند. عده‌ای نیز بنا بر گزارش نوبختی و دیگران، با مشاهده اختلاف و مشاجره‌های سادات حسنی و حسینی دچار تردید شدند و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق نظر می‌کنند؛ آرزویی که هیچ‌گاه برآورده نشد. با این حال دیگر پیروان ائمه علیهم‌السلام نیز در انتخاب امامان علیهم‌السلام و نوع نگاه خود به ویژگی‌های امام هم‌داستان نماندند. درست است که این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان علیهم‌السلام - بر خلاف گروه‌های کیسانی و زیدی - به تسلسل، تعیین امامان علیهم‌السلام از پیش خدا و بایستگی معرفی آنها توسط امام پیشین اعتقاد داشتند. با این همه بنا بر گزارش‌های متکلمان و ملل و نحل‌نگاران شیعی همواره و پس از درگذشت هر امامی به دلایل گوناگونی با بحران تعیین امام روبه‌رو می‌شدند و به تبع آن، مصادیق مختلفی را برای امامت گزینش می‌کردند و میان اصحاب امامان علیهم‌السلام مجادلاتی در باب مصداق و کارکرد امام رخ می‌نمود (این مهم در فرق *الشیعه* نوبختی، قمی و الفصول المختاره شیخ مفید به تفصیل گزارش شده است). به استثنای افراد غالی که مدعیات آنها فراتر از موضوع امام و امامت بود، شکل‌گیری گروه‌های از بین‌رفته یا باقیمانده‌ای چون، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه و قطعیه را باید با توجه به چنین عاملی مورد توجه قرار داد. هرچند همه موارد اختلافی را نمی‌توان الزاماً به معنای اختلاف فرقه‌ای دانست.

فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. اربلی، علی بن عیسی (۱۴۰۱ق)، *کشف الغمّة فی معرفة الائمة*، بیروت: دار الكتاب الاسلامی.
۲. اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۱)، *المقالات والفرق*، مقدمه و تصحیح: محمدجواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۵ق)، *مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بی‌جا، بی‌جا.
۴. برقی احمد بن محمد بن خالد (۱۴۱۹ق)، *رجال البرقی*، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، قم: نشر القیوم.
۵. بهبودی، محمد باقر (بی‌تا)، *معرفة الحديث*، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۶. جعفری، حسین (۱۳۷۴)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه: سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. حر عاملی، محمد بن حسین (۱۴۰۳ق)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. حمیری، ابی سعید بن نشوان (۱۹۴۸م)، *الحوار العین*، تحقیق و مقدمه: کمال مصطفی و محمد زاهد الکوثری، قاهره: مکتبة الخانجی.
۹. شهرستانی، عبدالکریم (۱۳۶۳)، *الملل والنحل*، قاهره: مکتبة التوفیقیة.
۱۰. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۵۹ق)، *کمال الدین وتمام النعمه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. _____ (۱۴۰۴ق)، *عیون اخبار الرضا*، مقدمه و پاورقی: حسین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. _____ (۱۳۶۳)، *الامامه والتبصره من الحیره*، بی‌جا: مدرسه الامام مهدی علیه السلام.
۱۳. صفار، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ (۱۳۶۲)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد* علیهم السلام، تصحیح و تعلیق: میرزا محسن کوجه‌باغی التبریزی، قم: منشورات مکتبة آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸)، *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*، مقدمه: حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۱۵. عطاردی، عزیزالله (۱۳۹۰)، *مسند الامام کاظم* علیه السلام، تهران: نشر عطارد.
۱۶. عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود (۱۳۶۳)، *تفسیر العیاشی*، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران: مکتبة العلمیه الاسلامیه.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ق)، *اصول الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، بیروت: دار صعب.
۱۸. مازندرانی، ملا صالح، (۱۴۲۹)، *شرح اصول الکافی*، تحقیق: سید علی عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. _____ (۱۳۷۹)، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تحقیق: سید هاشم رسولی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مفید، محمد بن نعمان (بی تا)، *الارشاد*، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات الاسلامیه.
۲۲. ناصری، ریاض محمد حبیب، (۱۴۰۹ق) *الواقفیه، دراسة تحليلیه. الجزء الأول*، مشهد: المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام.
۲۳. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، (۱۴۰۳ق)، *الغیبه*، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۴. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵)، *فرق الشیعه*، نجف اشرف: مکتبه المرتضویه.

مقالات

۱. پورمحمدی، نعیمه (۱۳۹۱ش)، *اعیان ائمه؛ جستاری در راه‌های اثبات اشخاص ائمه*، امامت پژوهی: ۱۳۷/۸-۱۶۶.
۲. منتظری، محمد (۱۳۹۲ش)، *امامت در مدرسه کلامی کوفه*، فصلنامه امامت پژوهی: ۱۰/ ۱۲۱-۱۵۴.